

متن پرسش

با سلام خدمت شما استاد گرامی: با توجه به جواب سوال ۱۱۴۴۳ که فرمودید: (باسمه تعالی: سلام علیکم: ۱- همین که شما بدون هرگونه تأملی با بنده گفتگو می‌کنید در جان خود به صورتی بدیهی پذیرفته‌اید که بنده در بیرون هستم و شما هم به راحتی و به صورتی بدیهی با بنده گفتگو می‌کنید، مشکل از آن جا پیش می‌آید که از این ساحت خارج می‌شوید و می‌پرسید: «آیا خارج از نفس در زمره‌ی امور بدیهی است؟» یعنی شما از ساحت ادراک بدیهی خود خارج می‌شوید و آن را به یک موضوع ذهنی تبدیل می‌نمایید. مثل آن کسی که مدت‌ها با ریش بلند خود به راحتی می‌خواهید و نمی‌پرسید ریش خودم را زیر لحاف بگذارم یا روی لحاف، تا این‌که شخصی از او این سؤال را کرد، از این به بعد بود که هر وقت می‌خواهید با این سؤال روبه‌رو می‌شد و مدت‌ها با خود درگیر بود که بالاخره ریش خود را روی لحاف بگذارد یا زیر لحاف. ۲- بحثی در فلسفه در رابطه با امور ذهنی مطرح است که اگر صورت‌های ذهنی عارض بر نفس می‌شوند نفس چگونه می‌پذیرد، این عَرَض حکایت آن جوهر خارجی است که عرض کردم ملاصدرا چگونه مشکل را حل می‌کند، در عین بحث از حمل اولی ذاتی در کنار حمل شایع صناعی. موفق باشید) ۱- بنده به بدیهی بودن اینکه با شما گفتگو می‌کنم و.... یقین دارم اما منظورم این بود که آیا عالم خارج از نفس که یک امر بدیهی می‌باشد با توجه به مطالب صفحه ۳۵۳ جلد یک اسفار که در سوال ۱۱۴۴۳ ذکر شد آیا از جمله بدیهیاتی نیست که بتوان برای آن استدلال کرد؟ و استدلال برای آن اشکالی نداشته باشد؟ ۲- لطفا در مورد این جمله که فرمودید: (مشکل از آن جا پیش می‌آید که از این ساحت خارج می‌شوید و می‌پرسید: «آیا خارج از نفس در زمره‌ی امور بدیهی است؟» یعنی شما از ساحت ادراک بدیهی خود خارج می‌شوید و آن را به یک موضوع ذهنی تبدیل می‌نمایید.) بیشتر توضیح دهید، منظورتان از خارج شدن از ساحت ادراک بدیهی چیست؟ و لطفا بگویید چگونه از خارج شدن از ساحت ادراک بدیهی جلوگیری کنیم و گرفتار وهم نشویم؟ احتمالاً می‌گویید هنر شما این است که به این افکار بی توجه باشید تا قدرت حضورشان کم شود، اما چگونه بی توجه باشم و بدون آوردن دلیل توجهم را نسبت به این افکار کم کنم تا قدرت حضورشان کم شود و دیگر به سراغم نیاید؟ آیا شما معتقدید خودم را عادت دهم به این که برای هر چیزی به خصوص بدیهیات دنبال دلیل نباشم، آیا واقعا جوابی نیست یا هست ولی جواب دادن و دلیل آوردن بیهوده است؟ یعنی هرچه دلیل هم بیاوریم در دل استدلال از قبل وجدانا و بدهتا آن امر بدیهی را پذیرفته ایم و همان استدلال خود دلیل بر پذیرش آن امر بدیهیست؟ آیا همه ی بدیهیات اینگونه اند و یا نه برای برخی از بدیهیات می‌توان استدلال آورد؟ لطفا مثال بزنید. ممنون

باسمه تعالی: سلام علیکم: یکی از دانشمندان می‌گوید: «تا از اختیارداشتن از من نمی‌پرسی به راحتی با اختیار خودم - به صورت علم حضوری - اموراتم را انجام می‌دهم ولی وقتی از آن می‌پرسی تازه مسئله‌دار می‌شوم که راستی اختیار چیست؟». این دانشمند می‌خواهد بگوید بعضی از ادراکات ما در ساحت علم حضوری کاملاً برایمان قابل ادراک است ولی وقتی به ساحت علم حصولی آمد دیگر از ادراک آن عاجزیم. مشکل آن است که می‌فرمایید: چگونه بدون دلیل توجهم را از این افکار منصرف کنم. مگر برای این امور به دلیل نیاز داریم؟ موفق باشید